

# آیا عصری به نام سرمایه مالی هست؟<sup>۱</sup>



## آوتیس میکائیلان (سلطانزاده)

<sup>۱</sup> - نویسنده معتقد نیست که مقاله‌ی او مسئله‌ی سرمایه مالی را کاملاً روشن می‌کند. چارچوب تنگ مقاله امکان نمی‌دهد که خصلت اپورتونیستی تئوری هیلفردینگ، آن طور که باید، برملا شود. به همین دلیل مسائل دیگری نیز، که با این تئوری مرتبط‌اند، مورد بحث قرار نمی‌گیرند.

هم‌چنین برای نویسنده ممکن نیست تئوری فروپاشی سرمایه‌داری را - که باید هم چون نتایج تمام دستگاه اقتصاد انحصاری انگاشت - و برای ما بسیار مهم است، مورد بحث قرار دهد. نویسنده امیدوار است به تواند در فرصت دیگری درباره‌ی همه‌ی این مسائل گفت‌گو کند. (سلطانزاده)

ارزیابی انتقادی از این مقاله‌ی رفیق سلطانزاده را در یکی از شماره‌های آینده چاپ خواهیم کرد. (هیات تحریریه بین‌الملل کمونیست) [این ارزیابی انتقادی در هیچ یک از شماره‌های بعدی مجله به چاپ نرسید. ویراستار]

- این مقاله از متن آلمانی مندرج در مجله بین‌الملل کمونیست، شماره ۲۹-۳۰، مورخ ژوئیه ۱۹۲۸؛ Die Kommunistische Internationale Heft 29-30:1928 تحت عنوان؛ Gibt Es Eine

Epoche des Finanzkapitals? به فارسی ترجمه شده است. برای تسهیل مرجعه با مآخذی که در این مقاله ذکر شده‌اند، چاپ‌های تازه‌ی کتاب **سرمایه** اثر مارکس و سرمایه مالی اثر هیلفردینگ، تا آن‌جا که میسر بوده، با مشخصات زیر، در دو ابرو (مورد استناد قرار گرفته‌اند): Karl Marx Das Kapital in MEW Dietz

Verlag: Berlin Rudolof Ililferding Das Finanzkapital Europäische Verlaganstalt Frankfurt 1968.

رجوع به ترجمه فرانسه سرمایه مالی را مترجم به پانویس‌ها افزوده است:

Capital Financier Les Editions Minuit Paris 1970

برنامه بین‌الملل کمونیست باید جوهر تئوری اقتصادی معاصر را باز گوید، پس آنچه را که موجب کوچک‌ترین تردیدی است باید از برنامه زدود. طرح برنامه [کنگره ششم، ژوئیه ۱۹۲۸] کمترین چون هیلفردینگ، دوران معاصر را دوران سرمایه مالی می‌نامد. نویسندگان طرح این ادعا را از نظر تئوری چنین مدلل می‌کنند:

((در پی عصر سرمایه‌داری صنعتی، با شروع سده بیستم، عصر جدیدی آغازید؛ عصر امپریالیسم، یعنی رشد پر جهش و کشاکش سرمایه‌داری که در آن رقابت آزاد محو انحصار شده است، و مناطق به اصطلاح آزاد مستعمرات تقسیم شده‌اند، و مشاجره برای تقسیم نو مستعمرات و مناطق نفوذ ضرورتاً" باید به طور عمدۀ شکل مبارزات مسلحانه به خود می‌گرفت.))

((بدین ترتیب، تضادهای جهانگیر سرمایه‌داری بیان کامل خود را تازه در امپریالیسم (سرمایه‌داری مالی) یافتند که شکل جدید تاریخی سرمایه‌داری، رابطه جدیدی بین اعضای مختلف اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و تغییری در روابط طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری است. این مرحله‌ی نوی تاریخی بر مبنای انکشاف قوانین حرکت جامعه سرمایه‌داری پدید آمد. قانون تجمع و تمرکز سرمایه به تشکیل اتحادیه‌های انحصاری (کارتل، سندیکا، تراست)، به اشکال جدیدی از سازمان‌های غول‌آسای تولیدی مرکب، که بانک‌ها مجتمع می‌کردند، انجامید. آمیختن سرمایه صنعتی با سرمایه بانکی و خصلت انحصاری این شکل سرمایه‌داری، عصر سرمایه صنعتی را به عصر سرمایه مالی تبدیل می‌کند. «رقابت آزاد» سرمایه‌داری صنعتی، که جایگزین انحصارهای فئودالی و انحصار سرمایه‌ی تجاری شده بود، به نوبه خود به انحصار سرمایه مالی بدل می‌شود.<sup>۱</sup>))

بدین ترتیب، نویسنده گان طرح تقریباً "واژه به واژه موضع هیلفردینگ را که در کتاب سرمایه مالی آمده است، اتخاذ می کنند و نتایج نظری او را به کار می بندند. گرچه مدت ها است که سیر واقعیت تئوری هیلفردینگ را رد کرده است، ولی این تئوری هنوز در محافل مارکسیستی، به ویژه در اتحاد شوروی، یکی از رایج ترین و توده پسندترین تئوری ها است. بعد از انقلاب اکتبر، اثر او به نام سرمایه مالی چندین بار به طبع رسید. علاوه بر این، تئوری هیلفردینگ به وسیله اقتصاددانان جوان مجدانه تبلیغ می شود. هیلفردینگ خود این تئوری را چنین تعریف می کند:

((بخش دائم التزایدی از سرمایه ی صنعتی از حیطه ی اختیار سرمایه داران صنعتی خارج می شود. دسترسی آنان به سرمایه به میانجی بانک انجام می گیرد، که در برابر آنان نقش صاحب سرمایه را دارد. از سوی دیگر، بانک نیز باید بخش دایماً بیش تری از سرمایه های خود را در صنایع به کار اندازد، بدین جهت [این بخش] در میزان تصاعد یابنده یی به سرمایه صنعتی بدل می شود. من این سرمایه را که در واقعیت به سرمایه صنعتی تبدیل شده است، سرمایه مالی می نامم.))

هیلفردینگ در پایان کتاب می گوید:

((نقش اجتماعی کننده ی سرمایه مالی گذار از سرمایه داری را فوق العاده تسهیل می کند. زمانی که سرمایه مالی مهم ترین رشته های صنعت را زیر کنترل خود آورده است، کافی است که جامعه از طریق ارگان آگاه خود، یعنی حکومتی که کارگران تسخیر کرده اند، سرمایه مالی را به دست گیرد تا بلافاصله مهم ترین رشته های صنایع در اختیار او در آید. سایر رشته ها به این بخش ها از صنایع وابسته اند و تسلط بر صنایع بزرگ خود به معنی موثرترین کنترل اجتماع است، حتا

بدون اجتماعی کردن بلاواسطه‌ی [سایر رشته‌ها] ... تصاحب شش بانک بزرگ برلین امروز به معنی تصاحب مهم‌ترین بخش‌های صنایع بزرگ است، و در دوران گذار، تا هنگامی که دستگاه حساب‌داری سرمایه‌داری مفید به نظر برسد، [تصاحب این بانک‌ها] سیاست سوسیالیستی را در آغاز فوق‌العاده تسهیل خواهد کرد.<sup>۱)</sup>

در پیش‌گفتار این کتاب هیلفردینگ مدعی می‌شود که:

((آنچه مشخص‌کننده‌ی سرمایه‌داری «جدید» است جریان تمرکزی است که از یک سو در «برداشتن، رفع، AUFHEBUNG رقابت آزاد» از راه تشکیل تراست‌ها و کارتل‌ها، و از سوی دیگر، در رابطه‌ی بیش از پیش درونی سرمایه صنعتی و بانکی بروز می‌کند. از طریق این رابطه سرمایه شکل سرمایه به خود می‌گیرد که بالاترین و مجردترین شکل تظاهر سرمایه است.<sup>۲)</sup>

پس آن پولی، یا دقیق‌تر بگوییم، آن سرمایه‌ی بانکی را که در واقعیت به سرمایه صنعتی تبدیل شده است، سرمایه می‌نامند. این سرمایه مالی مهم‌ترین رشته‌های صنعت را زیر کنترل خود در آورده است. هنگامی که پرولتاریا سرمایه مالی را زیر تسلط خود می‌گیرد از این طریق مهم‌ترین مواضع را به دست می‌آورد. تصاحب شش بانک بزرگ برلین را باید چون تصاحب مهم‌ترین رشته‌های صنعت انگاشت. هیلفردینگ بارها در کتاب خود ادعا می‌کند که انکشاف سرمایه‌داری وابسته‌گی صنایع را به بانک‌ها افزایش می‌دهد، زیرا بانک‌ها با بسیج پول طبقات غیرمولد می‌توانند بخش همواره فزاینده‌ی از این پول را مداوماً "تحت اختیار خود داشته باشند. مادامی که این واسطه‌های پولی فزون از حد نبودند، بانک آن‌ها را به مصرف اعطای اعتبار برای بورس‌بازی و پرداخت مبادلات می‌رساند، و از این طریق، به اهداف خود می‌رسید. حال با توجه به افزایش دائم میزان این پول و

---

<sup>۱</sup> IBID , SEITE; (F. K. I, S. 503/ C.F. , P. 493-

<sup>۲</sup> F.K. , S. 17/ C.F. , P. 55 -

کاهش اهمیت بورس بازی و تجارت، باید بخش دائم التزایدی از این پول به سرمایه صنعتی بدل شود.

هیلفردینگ هم چنین می گوید:

((مادامی که بانک ها واسطه ی گردش پرداخت ها هستند، آنچه برای ایشان مهم است وضع آنی موسسه [ی گیرنده ی اعتبار] و قدرت پرداخت آن است. آنها سفته هایی را که از این نظر معتبر بودند نقد می کردند و کالاهایی را پیش می پرداختند، یا سهامی را در برابر وام به ضمانت بر می داشتند که برحسب وضع فعلی بازار به قیمت متعارف قابل فروش بودند. بدین سان، میدان عمل آنان نیز بیش تر سرمایه بازرگانی و در کنار آن، ارضای نیازمندی های بورس بود، تا سرمایه صنعتی. هم چنین روابط آنان با صنعت کم تر به پروسه تولید می کشید و بیش تر به فروش کالا توسط صاحبان به عمده فروشان محدود می شد.))

((ولی هنگامی که بانک به جایی می رسد که سرمایه برای تولید در اختیار صاحبان صنایع بگذارد، دیگر منافع او به وضع آنی موسسه ی تولیدی و موقعیت آنی بازار محدود نمی گردد، بل که اکنون مسئله بیش تر بر سر سرنوشت دراز مدت موسسه و وضع آینده بازار است. منافع آنی به منافع دراز مدت بدل می گردد، و اعتبار هرچه بزرگ تر باشد، و به خصوص هر چه آن بخش از سرمایه ی استقراری که به سرمایه ثابت (FIX) بدل شده است بیش تر سنگینی کند، همان قدر هم این منافع بزرگ تر و مداوم تر خواهند بود.))

بدین سان هیلفردینگ معتقد است که جدیدترین مرحله ی سرمایه داری به «وابسته گی روز افزون صنایع به بانک ها» و به سروری سرمایه مالی انجامیده است، و این امر پس از پیدایش سرمایه مالی در زمان نیرومندترین تجمع سرمایه صنعتی -

یعنی در دوران موسسات انحصاری (تراست، کارتل، سندیکا و غیرو) رخ داده است.

ولی آیا تمام این‌ها درست است؟

### **اعتبار و اهمیت آن در سرمایه‌داری**

در وهله نخست باید علل ضرورت اعتبار و وجود بانک‌ها را در دوران سرمایه‌داری به بحث گذاشت. در جامعه‌یی که رکن اساسی آن مالکیت خصوصی و تقسیم کار است روابط اجتماعی، پروسه تجدید تولید اجتماعی تنها به برکت تبدیل محصولات به کالا و مبادله‌ی آن‌ها برقرار می‌گردند. مناسبات اعتباری بر اساس این مبادلات پدید می‌آیند که باید به مثابه مرحله‌ی بعدی انکشاف مبادله در نظر گرفته شوند و دارای همان ریشه‌هایی هستند که خود مبادله داراست. یعنی ماهیت ویژه‌ی مناسبات تولیدی جامعه‌ی مورد بحث. ولی وام با مبادله یکی نیست. اعتبار کالایی شکل تغییر یافته مبادله و اعتبار سرمایه‌یی (اعتبار بانکی یا ربایی) تبدیل مبادله به وام است. بدین ترتیب ضرورت اعتبار تنها بسته به نوع (سامان) استروکتور تولید نیست. گرچه این مهم‌ترین علت است، ولی تنها علت نیست. به موازات آن عوامل اقتصادی مشخص‌تری موثراند که همیشه یکی نیستند، بل که با شکل و نوع اعتبار تغییر می‌کنند. در اقتصاد کالایی ساده روابط اعتباری بر زمینه اوضاع و احوال ابتدایی زیر به وجود می‌آیند:

((تولید یک کالا نیازمند زمان کم‌تر و تولید کالایی دیگر نیازمند زمان بیش‌تری است. تولید کالاهای مختلف به فصول وابسته است. کالایی در خود بازار ساخته می‌شود و کالای دیگری باید به [بازاری] دور دست سفر کند. از این رو دارنده‌ی کالایی می‌تواند چون فروشنده زودتر وارد بازار شود تا دیگری چون خریدار. همین علل در دوران سرمایه‌داری نیز صادق‌اند. اهمیت آنان در این جا باز

هم بیش‌تر است. تقسیم کار در این‌جا شدید‌تر، بازار وسیع‌تر، و نیروهای تولید‌کننده به‌طور غیرقابل‌مقایسه‌یی رشد یافته‌ترند. به سبب اعتبار، نه تنها عملیت صنعتی و تجاری گسترش می‌یابند، بل که فرآیند (پروسه) تجدید تولید به‌طور کلی تسریع می‌شود.))

((همان‌طوری که می‌دانیم، در رابطه با پروسه‌ی تجدید تولید، بر مایه‌ی صنعتی در حرکت خویش سه شکل به خود می‌گیرد. نخست چون پول متظاهر می‌شود، سپس به سرمایه‌ی مولد، یعنی به وسایل تولید و نیروی کار مبدل می‌شود، و دست‌آخر به صورت سرمایه‌ی کالایی تبدیل مجدد خود را به پول می‌جوید و غیره. روابط اعتباری بعد از آن‌که سرمایه به صورت کالا از پروسه‌ی تجدید تولید جدا شد، برقرار می‌شود.))

((... سرمایه‌های به قرض رفته، سرمایه‌های کالایی هستند که برای مصرف فردی و یا برای تعویض عناصر پایای سرمایه مولد ساخته شده‌اند. بنابراین آن‌چه در این‌جا چون سرمایه قرض داده شده بروز می‌کند همیشه سرمایه است که در مرحله معینی از پروسه تجدید تولید قرار دارد. ولی از طریق خرید و فروش از دستی به دست دیگر منتقل می‌شود، در حالی که هم ارز یا معادل آن در موعد مقرر به فروشنده پرداخت می‌شود. به عنوان مثال: پنبه در برابر سفته به بافنده منتقل می‌شود، نخ تابیده در برابر سفته در اختیار بافنده کتان قرار می‌گیرد، کتان در برابر سفته به دست تاجر می‌رسد و از دست او در برابر سفته به صادرکننده و از دست صادرکننده در برابر سفته به دست تاجری در هندوستان می‌رسد که آن را می‌فروشد و به جایش نیل می‌خرد و غیره ... اعتبار در این‌جا میانجی مراحل مختلف فرآیند (پروسه) تجدید تولید می‌شود. بدون آن‌که بافنده [بهای] پنبه را، کتان‌باف [بهای] نخ تابیده را و تاجر [بهای] کتان را [نقداً] پرداخته باشند<sup>۱</sup>)).

با رشد تجارت و دستگاه تولید سرمایه‌داری، این زمینه‌ی طبیعی اعتبار گسترش می‌یابد، تحکیم می‌شود، و اهمیتی عمومی کسب می‌کند. اعتبار این‌جا، در مجموع، تنها نقش یک وسیله‌ی پرداخت را دارد، یعنی کالا نه در برابر پول، بل که در برابر قول کتبی پرداخت در موعده‌ی معین، یعنی در برابر سفته فروخته می‌شود. حال فرق بین اعتبار تجاری و سرمایه‌یی در چیست؟ این فرق ناشی از اختلاف سرمایه صنعتی و سرمایه‌ی نزولی است. در جامعه‌ی سرمایه‌داری، البته همیشه یک سرمایه و همان سرمایه است که می‌تواند در دست یک سرمایه‌دار قرار گیرد. ولی در واقع این سرمایه همان طور که مارکس می‌گوید، دارای حرکتی دوگانه و مختلف است.

ما در وهله‌ی نخست به خصوصیات سرمایه صنعتی می‌پردازیم. ویژه‌گی نخستین آن این است که سرمایه صنعتی چون سرمایه فقط در فرایند (پروسه‌ی) تولید فعلیت می‌یابد، یعنی در فرایندی که نیروی کار استثمار می‌شود و در نتیجه ارزش اضافی به وجود می‌آید. این سرمایه در تضاد مستقیم با کار است و سرمایه‌داری که تشخص (PERSONIFICATION) این سرمایه است در تضاد با کارگر قرار دارد. ثانیاً، این سرمایه‌یی است که در دست صاحب خود باید تغییر شکل دهد، یعنی، این سرمایه برای سرمایه‌دار به شکل سرمایه‌ی کالایی وجود دارد، سرمایه‌یی که بازگشت به شکل پیشین خود را می‌طلبد یا دست‌کم، و در وهله نخست، باید به پول تبدیل شود. این دگردیسی (METAMORPHOS) کالا در حالتی که منظور ما است به وسیله‌ی اعتبار انجام می‌گیرد. در جریان این تغییر و تبدیل، این سرمایه نه چون سرمایه، که چون پول عمل می‌کند.

سرمایه صنعتی در سرمایه‌داران صنعتی، و سرمایه نزولی در نوع ویژه‌یی از سرمایه‌داران پولی - متجسم می‌شود. این سرمایه‌داران ارزش اضافی به دست آورده

را بین خود تقسیم می کنند. اولی سود صنعتی یا بازرگانی دریافت می کند و دومی نزول. از آن جا که حرکت سرمایه صنعتی با حرکت سرمایه ی نزولی تفاوت دارد، سود صنعتی و نزول نه تنها تقسیم کمی بل که تقسیم کیفی ارزش اضافی را بیان می کند. در سود صنعتی، سرمایه دار صنعتی، و در نزول، سرمایه داری پولی متظاهر و تجدید تولید می شوند. این تقسیم کیفی «ناشی از تقسیم کمی یک بخش و همان بخش از ارزش اضافی است» (مارکس) صاحب سرمایه نزول دریافت می کند و کارفرمای سرمایه دار (UNTERNEHMER) سود کارفرمایی (UNTERNEHMUNG).

مارکس می گوید: (( اگر قرض گیرنده نخواست پول را چون سرمایه به کار برد، به خود او مربوط است ... سرمایه ی صنعتی مستلزم تبدیل نیروی کار به کالا است. سرمایه یی که به شکل ربایی نزول می گیرد، دارای روش ویژه ی استثمار سرمایه است بدون آن که وجه ویژه ی تولید آن را دارا باشد<sup>۱</sup>)).

از این رو هنگامی که سرمایه ی صنعتی هنوز به اصطلاح در گهواره بود، سرمایه ی نزولی نه تنها اضافه کار بل که اغلب کاری را که برای گرداندن تولید اهمیت داشت می مکید، مانند کرمی به ریشه ی نیروهای مولده می چسبید و دستگاه تولید را منهدم می کرد. بدین سان این همیشه سرمایه دار است که به هنگام وام دادن سرمایه ی نزولی یا گشودن اعتبار سرمایه یی، عنوان اعتباردهنده را دارد. ولی برحسب موقعیت اقتصادی اعتبار گیرنده این اعتباردهنده گاه در نقش رباخوار و گاه چون بانک دار و صندوق دار سرمایه داران صنعتی ظاهر می شود.

پس مطابق نظر مارکس، بانک دار کسی جز صندوق دار سرمایه داران صنعتی نیست. و این صندوق داران با اعطای اعتبار بانکی نزول خود را نه از کار اعتبار گیرنده، بل که از کار کارگر، از اضافه ارزشی که از کارگر اخذ می شود و به

تملك سرمایه‌دار در می‌آید، به دست می‌آورند. كاملاً" روشن است كه سرچشمه‌ی تحصیل نزول در این است كه:

((سرمایه‌دار پولی و سرمایه‌دار مولد واقعا" در برابر هم قرار دارند، نه تنها چون شخصیت‌های مختلف حقوقی، بل كه چون شخصیت‌هایی كه در فرایند (پروسه) تجدید تولید نقش‌های كاملاً" مختلفی را بازی می‌كنند. یا در دست آنان همان سرمایه واقعا" حرکتی دوگانه و كاملاً" متفاوت می‌كند، یکی آن را فقط به قرض می‌دهد و دیگری آن را در تولید به كار می‌برد.<sup>۱</sup>))

پس رابطه‌ی این دو سرمایه‌دار با كار یکی است، چه یکی چون دیگری اضافه ارزش می‌گیرد و موضع طبقاتی هر دو يك‌سان است. این رابطه‌ی يك‌سان با كار ناشی از آن است كه سود صنعتی و نزول هر دو بخشی از اضافه ارزش و بیان اشكال گوناگون آن‌اند. اما هنگامی كه سخن بر سر سود صنعتی و نزول چون صور مختلف اضافه ارزش است، باید آن دو را نه در برابر كار، كه در برابر هم نهاد. ماركس می‌گوید:

((در رابطه با سرمایه‌داران پولی، سرمایه‌دار صنعتی كارگر است، ولی كارگری با خصیصه‌ی سرمایه‌دار، یعنی بهره‌كشی از كار بیگانه<sup>۲</sup>)).

مادامی كه فرایند تولید به طور عادی جریان دارد، و بنابراین، بازگشت سرمایه قطعی است، اعتبار وضع محكمی دارد و خود را گسترش می‌دهد - گسترشی كه متكي به گسترش خود فرایند تجدید تولید است. ولی همین كه در نتیجه‌ی تنزل قیمت‌ها و اشباع بازارها، بازگشت سرمایه آهسته شد، مازادی از سرمایه صنعتی در شكلی فراهم می‌آید كه در آن شكل این سرمایه دیگر قادر به ایفای نقش خویش

---

IBID, B. III, T. I, S. 357 - ۱

۲ - مولف منبع دقیق نقل قول را ذكر نمی‌كند.

نیست. توده‌یی از سرمایه کالایی در دست است، ولی بزرگ‌ترین بخش آن در نتیجه‌ی اختناق فرایند تجدید تولید راکد می‌ماند. اعتبار محدود می‌شود:

۱. زیرا سرمایه عاطل است، یعنی در یکی از مراحل تجدید تولید خویش بند شده است و نمی‌تواند شکل خود را تغییر دهد.

۲. زیرا اعتماد به گردش لاینقطع پروسه‌ی تجدید تولید متزلزل شده است.

۳. زیرا تقاضای اعتبار تجاری کاهش می‌یابد. بافنده‌یی که تولید خود را محدود می‌کند و انبارش آکنده از نخ‌های تابیده‌ی نفروخته است در پی اعتبار نیست تا پنبه‌ی بیش‌تری بخرد. بازرگان نیز کالایی به نسیه نمی‌خرد، چه بیش از آن‌چه باید کالا در انبار دارد.

اختلال‌هایی در رشد یا حتا اختلال در شدت معمول فرایند تجدید تولید باعث نقصان اعتبار می‌شود، و مبادله کالاها در برابر اعتبار سخت‌تر می‌شود. تقاضای پرداخت نقدی و تجدید فروش در برابر اعتبار به خصوص ویژه‌ی آن مراحل از (سیکل) صنعتی است که بلاواسطه پس از یک بحران اقتصادی فرا می‌رسد.

بدین‌سان انکشاف لاینقطع یا به عبارت درست‌تر انکشاف متناوبا" منقطع فرایند تجدید تولید اجتماعی به وسیله‌ی شکل اجتماعی تولید، به وسیله‌ی شیوه تولید سرمایه‌داری تعیین می‌شود.

اعتبار چون یکی از مقولات درونی شیوه تولید سرمایه‌داری نه تنها (در مرزهایی که ذکر آن رفت) شرط ادامه‌ی تجدید تولید اجتماعی است، بل که پیشنهاد (VORAUSSETZUNG)ی لازم تحقق چرخش کل سرمایه اجتماع و بخش‌های مفرد آن است. بدون دستگاه روابط اعتباری، تجدید تولید در جامعه‌ی سرمایه‌داری اصولاً" غیرممکن می‌شد، یعنی امکان چرخش سرمایه‌ی اجتماعی و

در نتیجه استمرار خود دستگاه تولید سرمایه‌داری - که مبتنی بر پایه‌ی مادی رشد یافته‌ی از نظر فنی است - مطرح نمی‌شد.

### **فعالیت و نقش نوی بانک‌ها**

پس اعتبار در جامعه‌ی سرمایه‌داری امری ناگزیر و از مهم‌ترین عوامل فرایند تولید است. از این رو طبیعی است که انکشاف اقتصاد سرمایه‌داری انکشاف متناظر سازمان‌های اعتباری را نیز به همراه آورده باشد. امروز جای باجه‌های محقر بانکی را بانک‌های عظیمی که دخل و خرج‌شان سر به میلیارد می‌زند، گرفته‌اند؛ ولی این امر در اساس سیاست بانک‌داری تغییر زیادی نداده است. چه بانک بزرگ و چه باجه‌های بانکی، این نماینده‌گان سرمایه‌داران پولی، همان نقش واسطه میان سرمایه‌داران پولی و صنعتی را ایفا می‌کنند.

اما هنگامی که هیلفردینگ به نقش نوی بانک‌ها - در رابطه با پیدایش شکل شرکت‌های سهامی - در سازماندهی موسسات صنعتی اشاره می‌کند، کاملاً "محق" است. این وضع اولاً "موجب جنبش تجمع خود سرمایه‌های بانکی شده بود، و ثانیاً بانک‌ها می‌توانستند به شکرانه‌ی مناسبات خود با بازار پول، از سرمایه‌داران صنعتی حمایت کنند. سرمایه‌داران صنعتی در سه حالت نیازمند حمایت مالی یعنی ورود سرمایه‌های متناوبه از خارج هستند:

۱. هنگام پایه‌گذاری موسسات جدید

۲. هنگام توسعه‌ی موسسات موجود

۳. و هنگامی که به اشکال مختلف اتحاد، کنترل و ادغام دست می‌یازند.

بدین علت هنگام پایه‌گذاری موسسات جدید، غالباً "سهام آن‌ها برای توزیع در اختیار بانک‌ها گذاشته می‌شود. تامین مالی (FINAZIERUNG) از سوی بانک‌ها بدین طریق متحقق می‌شود که سهام، یعنی سرمایه‌ی موهوم

(FIKTINES)، به میانجی آنها بین مردم توزیع و به سرمایه‌ی واقعی مبدل می‌شود. انتشار اوراق با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که هر یک از این تراست‌ها می‌تواند هر گاه بخواهد، نه یکی، بل که چند بانک از نوع «بانک آلمان» را به وجود آورد. در واقعیت نیز وضع بر این منوال است. سرمایه بانکی که AEG به وجود آورده است از سرمایه‌ی هیچ یک از بانک‌های بزرگ برلین کم‌تر نیست. پارفانیاک می‌گوید: «صنایع در جست‌وجو و مبارزه برای پول ارزانی که به طور دراز مدت سرمایه‌گذاری شود، تنها به خدمات بانک‌ها قناعت نمی‌کند. به موازات تغییری که در خود سرمایه پدید می‌آید، آن‌ها دست به تاسیس موسسات مالی می‌زنند که در آن‌ها فعالیت صنعتی و بانکی به هم می‌آمیزند.»

این سامان سازمانی نوی، ولی، نه تحت رهبری عالی بانک، بل که بر عکس به وسیله‌ی صنایع ایجاد می‌شود که تنها هدف آن‌ها تبدیل بانک به منبع اعتبار ارزان و صندوق‌داری سرمایه‌ی مولد است.

## گرایش‌های رشد سرمایه‌داری

### مارکس یا هیلفردینگ

در آغاز این مقاله متذکر شدیم که نویسنده‌گان طرح برنامه‌ی کمینترن عصر ما را عصر سرمایه‌ی مالی می‌نامند لکن نشان دادیم که واقعیت ناقض این تعریف است زیرا پیش‌رفت عظیم جریان تمرکز سرمایه‌ی صنعتی، سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی را غیرممکن می‌سازد. ما با آوردن مثالی از تراست پولاد به این نکته اشاره کردیم که حتا امکانات چندین بانک هم برای حمایت مالی موثر از یک تراست بزرگ کافی نیست و در عین حال اصول بانک‌داری، بانک را از نهادن سرمایه‌ی آزاد خود در موسسات [صنعتی] منع می‌کند. هیلفردینگ نیز خود می‌گوید که «بانک نمی‌تواند تنها در یک موسسه مشارکت کند. باید الزاماً گرایشی پدید آید که این

ریسک را با شرکت در چندین موسسه تخفیف دهد. این امر هم چنین به منظور تضمین بازگشت منظم سرمایه‌ی متشکل انجام می‌گیرد.

این به طور کلی به معنای آن است که ادامه‌ی تمرکز سرمایه صنعتی یا منجر به کشیده شدن این یا آن بانک در حیطه‌ی نفوذ سرمایه‌ی صنعتی می‌شود، یا این که بانک فقط به وسیله‌ی تحقق اراده‌ی سرمایه‌داران صنعتی بدل خواهد شد. اگر در نظر بگیریم که حساب تراست پولاد امریکا نزد بانک‌ها بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار یعنی بیش از تمام «بدهی» بعضی از بانک‌های بزرگ برلن بوده است، آن وقت می‌بینیم که صحبت از وابسته‌گی این تراست به بانک‌ها مسخره است. هنگامی که بیست موسسه‌ی صنعتی امریکایی در سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶] سود خالصی معادل ۶۷۶ میلیون به سهام‌داران خود می‌پردازند صحبت از وابسته‌گی روز افزون صنایع به بانک‌ها خنده‌آور است.

ولی همان‌طور که پارفانیاک در اثر خود کارتل‌ها، کنسرن‌ها و تراست‌ها می‌گوید، از این حمایت متقابل بانک‌ها و صنایع نمی‌توان سلطه‌ی بانک‌ها را بر صنایع استنتاج کرد. بانک‌ها کماکان در مناسبات خود با صنایع نقش تبعی و امدادی دارند و ابتکار در دست صاحبان صنایع باقی می‌ماند. سلطه‌ی ظاهری بانک‌ها بر صنایع را در دستگاه اقتصادی معاصر، بدین طریق می‌توان توضیح داد که صنایع خود بیش از پیش به فعالیت‌های خلاصه "ملی می‌پردازند.

مسلماً "مواردی هست که بانک چون (KOMANDITTEILHEBER)

یعنی با حقوق محدود وارد موسسات صنعتی موجود می‌شود. این وسیله به ویژه آن جایی مطلوب است که بانک قصد دارد در فعالیت‌های بانک دیگری اعمال نفوذ کند. «ولی علی‌القاعده باید پذیرفت که برای بانک‌ها باز فروش هر چه سریع‌تر موسساتی که از جانب آن‌ها پایه‌گذاری شده ارجح است.» وبر

(DEPOSITENBANKEN UND SPEKULATIONS BANKEN, WEBER) به دشواری می‌توان برای کارخانه یا موسسه‌ی دیگری یک جا خریداری یافت، لکن فروش مالکیتی تکه تکه شده یا، به عبارت دیگر، سهام کار آسانی است. در تاریخ انکشاف بانک‌ها، مواردی بسیاری هست که در آن، بانک‌هایی که قوانین اساسی سیاست بانک‌داری - یعنی نقدینه‌گی بیلان و اعتبارها - را رعایت نکرده‌اند، زیان‌های سنگینی متحمل شده‌اند، زیان‌هایی که گاه ورشکسته‌گی را در پی داشت. یک موسسه‌ی سالم بانکی در به کار انداختن پول خویش اساساً از این اصل پیروی می‌کند که بین معاملاتی که زیر عنوان دارایی و بدهی قرار دارند توازن برقرار باشد. بانک باید دائماً مراقبت کند که بتواند هر آن، تعهداتی که در برابر سپارنده‌گان پول تقبل کرده است، جوب‌گو باشد. مسئله اساساً بر سر سپرده‌هایی است که اساس تمام معاملات بانکی را تشکیل می‌دهند.

ماهیت سیاست داخلی بانک در این است که توازن بین این اساس، که تمام عملیات بانکی بر آن مبتنی است، و معاملاتی را که بر این اساس انجام می‌گیرند، حفظ کند. قبل از هر معامله‌یی که زیر عنوان دارایی می‌آید، بانک باید به دقت بررسی کند که آیا این معامله متضمن اصل فوق نیز هست یا خیر.

بدین جهت مدیریت بانک باید در وهله‌ی اول مواظب نقدینه‌گی بیلان یا ترازنامه باشد. در این باره که چه قسمت‌هایی از بیلان را باید نقد، نیمه نقد، یا غیرنقد شمرد تئوری‌های بسیاری وجود دارند. در این مقاله نمی‌توان به این مسئله پرداخت اما باید دوباره تاکید کرد که هیچ بانک نیرومندی امروزه نمی‌تواند این نکته را از نظر دور بدارد و بدون مخاطره مبالغ مهمی را چون سرمایه صنعتی به کار اندازد، به ویژه هنگامی که بانک می‌خواهد (آن طور که هیلفردینگ می‌گوید) سلطه‌ی سرمایه مالی را در صنایع تضمین کند.

در این رابطه، سرگذشت ورشکستن بانک لایپزیک که مجدانه در موسسات صنعتی شرکت می‌جست و مقادیر زیادی از سهام آن‌ها را می‌خرید و نزد خود نگاه می‌داشت، بسیار آموزنده است. در سال ۱۹۰۱ هنگامی که یک رکود شدید علائم خود را ظاهر می‌ساخت، شورای نظارت بانک لایپزیک مجبور شد اعلام کند که بانک موقتاً از هر نوع پرداختی خودداری خواهد کرد. بدین ترتیب، موسسه‌یی که شصت سال فعالیت پشت سر داشت، و به شکرانه‌ی صنایع ساکسن و بازار مکاره‌ی لایپزیک، شهرت‌اش از مرزهای آلمان می‌گذشت، ورشکست شد. یک روز پیش از آن، نرخ سهام بانک فوق، در بورس ۱۴۰٪ بود، روز بعد به ۴۰٪ تنزل یافت. بیم آن می‌رفت که تمام بانک‌هایی که در کار بورس‌بازی بودند ورشکست شوند و این بیم را تنزل نرخ سهام تقویت می‌کرد. کافی است به ارقام زیر نظری بی‌افکنیم:

| نرخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۰۱ | بالاترین نرخ در سال ۱۹۰۰ | نام شرکت                         |
|-------------------|--------------------------|----------------------------------|
| ۱۱۵               | ۴۵۵                      | Hasper eisen                     |
| ۲۸۰               | ۴۹۹                      | Koelner bergwerk                 |
| ۱۰۳               | ۲۶۱                      | Westfaelischestahlwerke          |
| ۲۸۸               | ۵۲۰                      | Deutsche gasgluehlichgesel-schat |
| ۱۹۶               | ۳۴۰                      | Bismarck-heutte                  |

ویر می‌گوید: اگر بانک‌های آلمانی همان قدر در نرخ اوراق بهادار ذینفع بودند که بانک فرانسوی کردیت موبیل (Credit mobilier) و بانک ایتالیایی کردیتو موبیلیر (Credito mobiliere)، آن وقت فاجعه‌یی رخ می‌داد که عواقب آن

قابل پیش‌بینی نبود. ولی سایر موسسات اعتباری راه بانک لایپزیگ (Leipxig Bank) را تعقیب نکردند.

حال این‌جا، این تداخل، وحدت و تصرف سهامی که کنترل موسسات صنعتی را ممکن می‌کرد. هیلفردینگک دائما" از آن سخن می‌گوید، کجا به چشم می‌خورد؟ مسلما" منافع بانک‌ها، بازی در بورس سهام، و تحصیل سود انتشار سهام را ایجاب می‌کند ولی غیرممکن به نظر می‌رسد که این امر برای مدتی طولانی رخ دهد. بعضی از رفقا می‌خواهند سلطه بانک‌ها بر صنایع را از این‌جا استنتاج کنند که بانک‌ها نماینده‌گان خود را به شورای نظارت (هیئت مدیره) این یا آن موسسه می‌فرستند. این امر از آن‌جا ناشی می‌شود که بانک‌ها که اعتبار مهمی در اختیار موسسه گذاشته است می‌خواهد اطمینان حاصل کند که این موسسه از بانک‌های دیگری اعتبار نگیرد و اعتبار به مصارفی که از قبل تعیین شده است برساند. زیرا مواردی پیش آمده است که موسسه‌یی از ده تا پانزده بانک، اعتبار گرفته و بعد وارد بورس بازی شده است و کل جریان به فاجعه انجامیده است. مثلاً" در ورشکستن موسسه‌ی (Ter linden) در سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ که چهارده بانک آلمانی را متضرر کرد، چنین پیش آمده بود. هم‌چنین بعد از ورشکستن کارخانه چوب ساختمانی (Julius Bruhlet Veletin-Bauholz Firma) در سال ۱۹۰۵، معلوم شد که این شرکت از ۱۲ بانک اعتبار گرفته بوده است. بعضی از موسسات، مانند میلر Miller در آلتونا، ۳۳ اعتباردهنده داشتند. در برخی موارد بانک‌ها نماینده‌گان خود را به شوراهای نظارت می‌فرستند زیرا قصد دارند با صنایع روابط دائمی حساب جاری داشته باشند. آیدیلز (Eidels) از این نوع نماینده‌گی در سال ۱۹۰۳ سخن می‌گوید که هیلفردینگک هم از او نقل قول می‌آورد. ولی بر

اساس چنین روابطی نمی‌توان از سلطه افزایش‌یابنده‌ی بانک‌ها بر صنایع سخت گفت، به ویژه این که بانک‌ها در این روابط ذینفع‌تراند تا صنایع.

### **بانک‌ها و صنایع کدام یک به دیگری وابسته‌اند؟**

حال می‌دانیم که اعتبار مانند مبادله یکی از محل‌های پروسه تولید است، و در شکل امروزی خود کاملاً "محصول دوران سرمایه‌داری است. هم‌چنین می‌دانیم که بانک‌ها در فعالیت خود باید بلاشرط از اصل نقدینه‌گی بیلان پیروی کنند، و آهایی که این اصل را خدشه‌دار کنند، و بدون تامل دست به اعطای اعتبارات دراز مدت زدند، خود و موسسات دیگر را به خاک سیاه نشانند.

بنابراین، همان‌طور که دیدیم، تبدیل روز افزون سرمایه استقراضی به سرمایه اساسی (Grundkapital) [موسسات صنعتی] برای بانک‌ها خطری بزرگ در بر دارد و به آن ساده‌گی که هیلفردینگ می‌اندیشد نیست. هیلفردینگ، که تمام تئوری‌هایش مبتنی بر تبدیل سرمایه بانکی به سرمایه صنعتی است، این زحمت را به خود نمی‌دهد که حساب کند تا چه حدی بانک‌ها می‌توانند پولی را که به آن‌ها سپرده شده است، در سرمایه اساسی صنایع به کار اندازند. این امکان برای بانک‌ها به هیچ‌رو چندان وسیع نیست. اگر هیلفردینگ پراتیک بانک‌داری را از نزدیک بررسی می‌کرد، می‌دید که بین سال ۱۸۸۳ تا سال ۱۹۱۰، یعنی که در همان سال‌هایی که کتاب او انتشار یافت. در ترازنامه‌ی بانک‌های آلمانی، تناسب بین نقدینه‌ها و تعهدات هیچ‌گاه از ۸۲ الی ۸۶٪ کم‌تر نبود، و حتا در سال ۱۹۱۰ این نسبت به ۹۴٪ رسیده بود. و این‌جا باید در نظر داشت که بسیاری نقدینه‌گی اوراق بهاردار صنعتی یا سهام را ۱۰ الی ۲۵٪ ارزش آن‌ها ارزیابی می‌کنند، زیرا در دوران رکود و بحران نرخ این سهام پایین می‌افتد و فروش آن‌ها تقریباً "غیرممکن می‌شود.

اگر این مطلب را به زبان ارقام بیان کنیم، معلوم می‌شود که بانک‌های آلمانی که ترازنامه خود را در نشریه دویچه انتسایگر **Deutscher Reichs Anzeiger** منتشر می‌کنند، در سال ۱۹۱۰ تعهدات بی محلی بالغ بر ۱۶۱۲ میلیون مارک داشتند. حتا اگر تمام این مبلغ به اضافه کل سرمایه خود بانک‌ها در سرمایه اساسی صنایع به کار افتد، باز این امر برای تامین سلطه بانک‌ها بر صنایع کافی نخواهد بود. در حاشیه باید متذکر شد، که بانک‌های بزرگ برلین معمولاً بیش از بانک‌های شهرستان‌ها مواظب نقدینه‌گی ترازنامه‌ی خویش‌اند. جدی بودن توجه به نقدینه‌گی بیان را از این جا می‌توان تشخیص داد که قبل از جنگ، در سال ۱۹۱۴، هنگامی که بانک‌ها نقدینه‌گی بیان خود را به ۸۳٪ تنزل داده بودند، رئیس بانک مرکزی آلمان (**Reichsbank**) به بانک‌های بزرگ پیشنهاد کرد پشتوانه‌ی نقد سرمایه‌های دریافتی را از ۶ به ۱۰٪ افزایش دهند. برای بانک‌های بزرگ تجاری این امر به معنی آن است که باید پول نقد در صندوق را تا ۳۰۰ الی ۴۰۰ میلیون مارک افزایش دهند.

لکن هیلفردینگ معتقد است که بزرگ‌ترین بخش سرمایه استقراضی باز در خود بانک باقی می‌ماند. گرچه مقدار آن دائماً دست‌خوش تغییر است، اما حداقل معینی، همیشه در دست است. و درست همین حداقل همواره ماندنی، که در اختیار بانک است، می‌تواند چون سرمایه‌ی اساسی در اختیار صنایع قرار گیرد.

به نظر من این بخش آن قدر بزرگ نیست که به توان از وابسته‌گی تصاعدی صنایع به بانک‌ها سخن گفت. قطعاً، بانک‌ها می‌توانند بخشی از سرمایه اساسی خود را نیز بدین منظور به کار برند، ولی در این صورت پیش از آن که از چنین گرایشی در انکشاف سرمایه‌داری سخن رود باید ثابت کرد که اولاً افزایش سرمایه اساسی بانک‌ها سریع‌تر از افزایش سرمایه‌ی صنعتی است، ثانیاً تجمع

سرمایه در بانک‌ها از تجمع آن در صنایع فراتر می‌رود. بدیهی است که هیچ یک از این دو را نمی‌شود اثبات کرد؛ تشکیل اتحادیه‌های غول‌آسای صنعتی با میلیاردها سرمایه در سال‌های اخیر هرگونه توهمی را در این جهت از میان بر می‌دارد.

اصولا" هرکسی که با کار بانک‌های بزرگ آشنا باشد، می‌داند که آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه اساسی صنایع، یعنی سرمایه‌گذاری دراز مدت بانک در صنایع آن‌طور که هیلفردینگ می‌پندارد آسان نیست، به ویژه اگر ضایعه‌هایی را که در چنین حالاتی رخ داده است به خاطر آوریم.

شاید هیلفردینگ خرید سهام صنعتی به وسیله بانک‌ها را از سرمایه‌گذاری در صنایع می‌انگارد. ولی این کاملاً" درست نیست. آدلف وبر، یکی از بهترین بانک‌شناسان آلمان در این باره چنین اظهار نظر می‌کند:

((شرکت داوطلبانه و مستمر بانک‌ها در موسسات به صورت تحصیل سهام آن‌ها امروزه تنها در موارد بسیار نادر قابل رویت است - البته اگر شرکت بانک‌ها در سایر موسسات اعتباری که ذکر آن رفت منظور نباشد - برعکس، ما گاه‌گاهی مواردی از مشارکت اجباری هستیم، چنین مواردی را با توجه به ویژه گی بانک‌های آلمانی باید مواردی دانست که مطلقاً" اجتناب‌ناپذیر بودند. کارل موراویتس، مدیر یکی از بانک‌های وین، یک بار به درستی می‌گفت که «با تجربه‌ترین متخصص‌ها هنگام ارزیابی آینده‌ی رشد این یا آن موسسه، در هر قدم همان قدر اشتباه می‌کنند که مدیران تماشاخانه‌ها در تصورات‌شان راجع به موفقیت این یا آن نمایش نامه».

کفاره خوش‌بینی مبالغه‌آمیز بانک ناشر سهام، راکد ماندن مبالغ متناهی برای سال‌ها و گاهی ده‌ها سال در دست اوست، تا آن‌که فروش این اوراق در میان مردم ممکن شود.<sup>۱)</sup>

پیش آمدن چنین «آموزشی» را، که ناشی از اشتباه است، می‌توان تصدیق کرد. البته این بدان معنی نیست که شرکت حامدانه بانک‌ها در موسسات صنعتی از راه تحصیل سهام هرگز صورت نمی‌گیرد؛ برعکس، چنین مواردی نادر نیستند. لکن ما مدعی هستیم که این معاملات بانک‌ها که به ویژه در آلمان سخت رایج‌اند، به قصد بورس بازی انجام می‌گیرند و خصلتی گذرا دارند. از سوی دیگر، چنان که وبر می‌گوید، تبدیل بخشی از سرمایه خود بانک به اوراق بهادار و بدین ترتیب تشکیل اندوخته‌یی که هم به آسانی قابل نقد کردن است و هم سودآور، جزیی از معاملات متعارف بانکی است. مطلوب بانک آن است که همواره اندوخته‌ی معینی به صورت اوراق بهاداری که به بورس راه دارند در اختیار داشته باشد. و یکی از دلایل آن امکان برآوردن سریع‌تر تقاضاها در این زمینه است.

یک بار دیگر باید تاکید کنم که سهام جزو اوراق بهاداری که به آسانی قابل نقد کردن‌اند محسوب نمی‌شوند. این جا سخن بیش‌تر بر سر اوراق بهادار مستحکم دولتی است که نرخ کمی و بیش ثابت دارند.

تئوری هیلفردینگ درباره‌ی وابسته‌گی تصاعدی صنایع به بانک‌ها از طریق تبدیل بخشی از سرمایه‌ی استقراضی به سرمایه اساسی صنایع با نظر کسانی که در کار بانک‌داری هستند مطابق نیست. متأسفانه مسئله را نمی‌توان در چارچوب یک مقاله عمیق‌تر بررسی کرد، ولی یک نکته کاملاً روشن است؛ و آن این که هیچ بانکی بدون تقبل مخاطراتی بزرگ در راهی که هیلفردینگ پیش کشیده است گام نمی‌گذارد و نمی‌تواند گام گذارد.

حال چه‌گونه رفقای ما تئوری هیلفردینگ را بدون انتقاد می‌پذیرند از مثال زیر معلوم می‌شود: یک بار من از رفیق وارگا که یکی از بهترین شناسنده‌گان اوضاع اقتصادی آلمان است، تقاضا کردم مآخذی را ذکر کند که در آن‌ها به توان

داده‌های مشخصی درباره شرکت بانک‌ها در این یا آن موسسه انحصاری یافت. رفیق وارگا اظهار داشت که او چنین مآخذی را نمی‌شناسد، ولی در آلمان همه از این جریان مطلع‌اند. باید اعتراف کنم که اگر چه من چندین بار در آلمان بوده‌ام ولی چیز مشخصی در این جهت نشنیدم. اگر بانک‌های آلمان واقعا "صاحب بخش مهمی از سهام صنایع بودند، در دوران تورم تقریباً" بیش از نیمی از سرمایه اساسی خود را از دست نمی‌دادند، چه ارزش سهام صنایع در تمام این مدت بسیار بالا بود. مطلب غیر قابل فهم‌تر می‌شود هنگامی که سخن از سلطه‌ی بانک‌ها بر صنایع در دوران سازمان‌های غول‌آسای انحصاری است. هیلفردینگ می‌گوید: «هنگامی که اعتبار به مرحله معینی از رشد رسید تحصیل آن برای یک موسسه‌ی سرمایه‌داران ضرورتی است که از رقابت ناشی می‌شود»<sup>۱</sup>.

درست، اما وسعت و قدرت موسسات به تدریج افزایش می‌یابد، در نتیجه رقابت آن‌ها نیز دامنه‌دارتر می‌شود، به نحوی که حمایت بانک هر چقدر هم بانک بزرگی باشد، کافی نخواهد بود تا رقابت بین غول‌های صنعتی را جدا "تحت تاثیر قرار دهد. به طریق اولی نمی‌توان از سیادت سرمایه مالی بر این غول‌ها سخن گفت. بگذار مثالی از زنده گی اقتصادی آلمان بیاوریم که هیلفردینگ نیز در تئوری خود به آن استناد می‌جوید. جنبش تمرکز سرمایه در صنایع آلمان بعد از جنگ پیشرفت عظیمی کرده است. بعضی از شاخه‌های صنعت مثل شیمی، الکترونیک، پولاد، اکنون متعلق به یکی دو شرکت بزرگ هستند. چون نمونه می‌توان از تراست پولاد آلمان که مدت‌ها است زیر نام (Deutsche stahlwerk A.G) شکل یافته است نام برد. پ. اوفرمان در کتابی به نام تراست پولاد آلمان داده‌های با ارزشی درباره‌ی این غول‌های صنعتی به دست می‌دهد. در سال ۱۹۲۶ [۱۳۰۵]

---

<sup>۱</sup> DAS FINANZ KAPITAL , SEITEN 121-122, F.K., I, S. 116: C.F., P.142.-

سرمایه اساسی این تراست بالغ بر ۱۵۳۲ میلیون مارک بود و شعبه‌های آن، سرمایه‌ی معادل ۳۶۲ میلیون مارک داشتند. سرمایه‌ی شرکت‌هایی که زیر نفوذ مستقیم این تراست بودند ۱۷۰۸ میلیون و سرمایه‌ی آن‌هایی که زیر نفوذ غیرمستقیم آن قرار داشتند ۸۵۷ میلیون مارک بود. پس در مجموع، سرمایه‌ی تمام سازمان‌هایی که این تراست را رهبری می‌کند به ۴۵۵۱ میلیون مارک می‌رسد، در حالی که سرمایه تمام بانک‌هایی که با این تراست همکاری می‌کند فقط ۲۰۸۶ میلیون مارک است. تازه این بانک‌ها علاوه بر شش بانک بزرگ برلین، ۱۴ بانک خارجی را نیز در بر می‌گیرند. نکته‌ی جالب این است که سرمایه‌ی تمام بانک‌های آلمانی مذکور از ۸۱۵ میلیون مارک تجاوز نمی‌کند، یعنی تقریباً "معادل نیمی از سرمایه اساسی تراست پولاد است، بدون محاسبه سرمایه‌ی ۴۰۵ گروه صنعتی دیگر که به آن متعلق‌اند. حال چه گونه می‌توان از سیادت سرمایه‌ی مالی سخن گفت؟ و ما هنوز از (Steel Corporation) امریکا که سرمایه‌ی آن به ۱۴۰۰ میلیون دلار می‌رسد، سخنی نگفته‌ایم. این مقاله جای توضیح تشکیلات این تراست نیست، ولی بهادر صنعتی برای بانک ریسک معینی دارد، و هر قدر میزان پولی که بانک باید تا توزیع کامل سهام پیش پرداخت کند بیش‌تر باشد، این ریسک هم بزرگ‌تر است. سرمایه بانک برای مدت معینی در سهام ثابت می‌شود و نقد کردن آن در هر لحظه همیشه ممکن نیست. از این رو لازم است که بانک خود دارای سرمایه مهمی باشد.

برای انتشار سهام، حتا، اغلب لازم است چندین بانک در یک کنسرسیوم بانکی متحد شوند، زیرا یک بانک هر چقدر هم بزرگ باشد، مایل است، برای ایمنی خود، دیگران را هم در این ریسک شرکت دهد. و این امر باز به این علت ضروری است که وظایف بانک به توزیع سهام میان مردم منحصر نمی‌شود، بل که، بانک

باید هنوز مدتی نرخ این سهام را کنترل کند، تا این نرخ از نرخ انتشار [یا بهای اسمی سهم] پایین تر نیاید. در این مهم، بانک از سرمایه‌دار صنعتی ذینفع‌تر است زیرا افزایش نرخ سهام در بورس سودهای کلانی عاید بانک می‌کند. ولی گسترش این سود خود محدودی دارد. اولاً "ممکن است افزایش مبالغه‌آمیز نرخ انتشار نسبت به نرخ سایر اوراق هم طراز در بورس باعث شود که این سهام خریدار پیدا نکند و یا مدت طولانی‌تری برای توزیع آن بین مردم لازم باشد و بانک که بخشی از سرمایه خود را در این سهام نهاده است متضرر شود. در عین حال افزایش شدید نرخ سهام توسط بانک ممکن است به ضرر موسسات صنعتی تمام شود، و اعتبار آن‌ها را خدشه‌دار کند. اگر موسسه نتواند پس از مدتی، برای سهامی که نرخ آن‌ها به طور تصنعی افزایش یافته است، سودی متناسب به پردازد، نرخ این سهام سخت تنزل می‌یابد و باعث اختلال وضع موسسه می‌شود. ولی بانک پس از آن که سهام را با سود کلان بین مردم توزیع کرد، اهمیت موسسه طبیعتاً برای آن تقلیل می‌یابد. علاوه بر این، آن‌چه بانک را به تامین منابع مالی موسسات بر می‌انگیزد، امید برقراری روابط اعتباری دائمی در آینده با موسساتی است که جدیداً تاسیس شده‌اند. ولی محرک نیرومند بانک‌ها در این امر، تمایل به تحصیل منافع انتشار سهام یا «سود موسس» است. «سود موسس» قبل از جنگ، ۱۸ تا ۲۰٪ از درآمد ناخالص بانک‌های آلمانی را که به تامین منابع مالی موسسات می‌پرداختند، تشکیل می‌داد. بدین ترتیب می‌توان فهمید که چرا بانک‌ها با وجود خطری که این گونه معاملات - که در حقیقت با امر بانک‌داری بیگانه است - در بر دارد، به آن دست می‌یازند. هر اندازه مبلغی که بانک در موسسات صنعتی نهاده است بیش‌تر باشد، و هرچه مدتی که پول‌ها در سهام ثابت شده‌اند طولانی‌تر باشد، این خطر هم بزرگ‌تر است. خطر در این است که در ادوار رکود و دشواری‌های اعتباری،

بانک که پول‌های خود و مشتریان‌اش را برای مدتی طولانی در موسسات صنعتی نهاده است قدرت پرداخت خود را از دست می‌دهد. به همین دلیل نیز بانک‌ها تمام سعی خود را مبذول می‌دارند تا سهام را هرچه زودتر در بازار به فروش رسانند. سود جنرال موتورز تنها ۲۲۲ میلیون دلار بود، مبلغی که تقریباً "دو برابر سرمایه‌ی بزرگ‌ترین بانک نیویورک است.

در همین سال ۱۹۲۷ [۱۳۰۶]، در آمریکا ۲۰۲۶۵ موسسه ورشکست شدند، امری که تعداد مشتریان بانک را به نحو قابل ملاحظه‌یی تقلیل داد. بعضی از «جانشینان» مارکس به شتاب کتاب هیلفردینگ را در ادامه‌ی سرمایه‌ی مارکس خواندند. ولی هر که مارکس را در رابطه با صحت تئوری هیلفردینگ به دقت مطالعه کرده باشد، باید اذعان کند که مارکس سلطه‌ی سرمایه‌ی بانکی را بر صنایع غیرممکن می‌داند و بارها می‌گوید که بانک‌ها صندوق‌دار سرمایه‌داران صنعتی هستند.

((سرمایه‌ی صنعتی تنها شیوه‌ی هستی سرمایه است که در آن نقش (فونکسیون) سرمایه نه فقط تملک اضافه ارزش - اضافه محصول - بل که در عین حال آفریدن آن است بدین جهت، خصلت سرمایه‌داری تولید بسته به [سرمایه‌ی صنعتی] است. وجود آن متضمن وجود تضاد طبقاتی سرمایه‌داران و کارگران مزدور است. تا حدی که [سرمایه صنعتی] بر تولید اجتماعی مستولی می‌شود، تکنیک و سازمان فرایند کار، و با آن، نوع اقتصادی - تاریخی جامعه دگرگون می‌شود. سایر انواع سرمایه که پیش از آن، در بطن اوضاع تولید اجتماعی سرآمده، یا در حال فروافتادن، پدید آمدند، نه تنها به سرمایه صنعتی وابسته می‌شوند، بل که دیگر فقط بر اساس [این سرمایه] حرکت می‌کنند، و با این اساس می‌زیزند و می‌میرند، بر پا می‌مانند و می‌افتند. سرمایه‌ی پولی و سرمایه‌ی کالایی تا آن‌جا که با نقش

(فونکسیون) خود چون محمل شاخه‌ی اقتصادی ویژه‌ی در کنار سرمایه‌ی صنعتی بروز می‌کنند، چیزی نیستند جز شیوه‌های هستی اشکال فونکسیونل گوناگونی که سرمایه‌ی صنعتی در حوزه‌ی گردش متناوبا<sup>۱</sup> به خود می‌گیرد و از خود می‌زداید، شیوه‌های هستی‌یی که به وسیله‌ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده‌اند و یک سویه رشد یافته‌اند<sup>۱</sup>)).

سرمایه تجاری و سرمایه‌ی پولی تنها به شکرانه‌ی تقسیم کار توانستند استقلال‌ی به دست آوردند و هر دو سرمایه‌ی صنعتی را در چرخش آن حمایت می‌کنند. مارکس در جای دیگر به نقش سرمایه‌ی پولی چون «محرک اولیه» اشاره می‌کند که تمام فرایند تولید را به جریان می‌اندازد.

هنوز می‌توان نقل قول‌های دیگری از مارکس آورد که ناظر بر نقش تبعی سرمایه‌ی پولی یا بانکی است. ما قبول می‌کنیم که در مرحله‌ی معینی از انکشاف سرمایه‌داری وقتی که هزارها موسسه صنعتی، منفرد، بدون رابطه با یک‌دیگر عمل می‌کردند، وقتی که در نتیجه‌ی رقابت آزاد همه علیه هم می‌جنگیدند، آن وقت نیروی بانک‌ها نسبت به صنایع بیش از امروز بود. لکن در آن هنگام نیز این پدیده آن‌چنان عمومیت نداشت که بتوان از یک «عصر» سخن گفت.

اگر می‌خواهیم از یک عصر سرمایه‌ی مالی، یعنی از سلطه‌ی سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی صحبت کنیم، - چرا نتوانیم از یک عصر سلطه‌ی سرمایه‌ی تجاری بر همین صنایع سخن گوئیم؟ زمانی بود که سرمایه‌دار صنعتی شدیداً<sup>۲</sup> به عمده فروش وابسته بود که کالاهای او را از طریق شبکه‌ی مبادلات توزیع می‌کرد. لکن می‌دانیم که تمرکز افقی و عمودی سرمایه‌ی صنعتی به ایجاد سازمان‌های بزرگ فروش انجامید و صنایع را از وابسته‌گی به عمده فروشان رها ساخت. امروزه این

---

<sup>۱</sup> - DAS KAPITAL, B. II, S. 29/ DAS KAPITAL, II, s. 61.

سازمان‌ها خود مستقلاً" نه تنها با عمده‌فروشان، بل که با خرده‌فروشان نیز معامله می‌کنند و توسعه‌ی انبارها این عمل را تسهیل کرده است. همان‌طور که صنایع بزرگ متجمع طریق ایجاد سازمان‌های فروش متعلق به خود، خود را از اعمال قدرت واسطه‌های تجاری آزاد کردند، همان‌طور نیز این غول‌های صنعتی خود را از اعمال قدرت واسطه‌های پولی یعنی بانک‌ها خواهند رهانید، و این امری، به معنی تاریخی، اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین جدیدترین گرایش‌های سرمایه‌داری به هیچ وجه وابسته‌گی صنایع را به بانک‌ها طلب نمی‌کند (حتا اگر چنین وابسته‌گی‌یی واقعا" وجود می‌داشت) برعکس آن گرایش‌ها، صنایع بزرگ را از واسطه‌های تجاری و پولی می‌رهاند. مارکس می‌گوید:

((سرمایه‌ی پولی، سرمایه‌ی کالایی و سرمایه‌ی مولد این‌جا به سرمایه‌داران مستقلی اتلاق نمی‌شوند ... آن‌ها این‌جا فقط اشکال فونکسیونل ویژه‌ی سرمایه صنعتی را بیان می‌کنند، اشکالی که سرمایه‌ی صنعتی، یکی بعد از دیگری به خود می‌گیرد.))<sup>(۱)</sup>

درست در همان سال‌هایی که هیلفردینگ تئوری خود را درباره‌ی سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی تدوین می‌کرد، کاردروف، یکی از مدیران برجسته‌ی صنایع، در جلسه‌ی «اتحادیه برای سیاست اجتماعی»، به سال ۱۹۰۵ [۱۲۸۴] نطقی ایراد کرد و گفت که «بانک‌ها هرگز به اندازه‌ی امروز در برابر ما بی قدرت نبوده‌اند، سه سال بعد، یعنی در سال ۱۹۰۸، در گزارش سالیانه‌ی بانک درسدن، که یکی از بزرگ‌ترین بانک‌های آلمان است، چنین می‌خوانیم: «جریان تمرکز و سیستم کارتل در صنایع، به خصوص در صنایع سنگین، بی‌شک صنایع را از بانک‌ها مستقل‌تر ساخته است.» چه‌گونه می‌توان از وابسته‌گی فزاینده‌ی صنایع به بانک‌ها

سخن گفت وقتی که گزارش یک بانک بزرگ به جریان تمرکز صنایع و افزایش استقلال آن‌ها نسبت به بانک‌ها اشاره می‌کند؟ جنبش تمرکزی‌یی که در سال ۱۹۰۸ از آن سخن می‌رود بعد از جنگ ده بار قوی‌تر شده است.

اغلب می‌گویند که در دوران مارکس بانک‌ها بی‌اندازه ضعیف بودند و در نتیجه مارکس نمی‌توانست نقش آینده آن‌ها را پیش‌بینی کند. یا این که باز می‌گویند مارکس نتوانست جلد سوم سرمایه را به اتمام رساند و بدین جهت قانون انکشاف بانک‌ها را به دست نداده است. تمام این گفته‌ها بی‌اساس است. وقتی که مارکس توانست [یا بررسی] نمونه‌ی انگلستان، انکشاف سرمایه‌داری، به ویژه ضرورت تجمع و تمرکز سرمایه را پیش‌بینی کند، می‌توانست به همان شیوه نیز سلطه آینده بانک‌ها را پیش‌بینی کرده باشد. ولی در آثار او کلامی در این باره یافت نمی‌شود.

این تئوری مارکس و نه تئوری هیلفردینگ است که راه‌های انکشاف سرمایه‌داری را به درستی از پیش ترسیم می‌کند. به همین دلیل نیز عصری به نام عصر سرمایه مالی وجود ندارد. عصر امپریالیسم - عصر عالی‌ترین شکوفایی تکنیک ماشینی - عصر انکشاف یافته‌ترین سرمایه‌داری است. به این دلایل ما فکر می‌کنیم که در طرح برنامه‌ی کمیت‌رن نباید جایی برای این تئوری‌های مشکوک وجود می‌داشت. (آ.سلطان‌زاده: ترجمه جلال منصور [بیژن حکمت]<sup>۱</sup>)

## آوریل ۲۰۲۱

---

<sup>۱</sup> - این مقاله در سال ۱۳۵۴ به پیشنهاد این ویراستار توسط بیژن حکمت برای چاپ در مسائل انقلاب و سوسیالیسم (مانیفست ۳) به فارسی برگردانده شد. در چاپ تازه پاره‌یی تغییرات وسیله‌ی ویراستار انجام گرفته است. برخی واژه‌های معادل نیز یا تغییر داده شده یا در کنار گزینش‌های مترجم اضافه شده‌اند. این مقاله اخیراً "به ترجمه از چاپ فرانسوی آن ترجمه و در زمان نو(پاریس) به چاپ رسیده است. روشن است که مترجم و ناشر از ترجمه ۱۳۵۴ آگاه نبودند. ترجمه فرانسه‌ی مقاله تلخیص شده است.